



چکیده:

امروز نوزدهم شهریورماه است، سایهٔ مردی بزرگ چون طالقانی بر دوش این روز سنگینی می‌کند، و بگذار در این روز که به نام تو در تاریخ ثبت است، و در این تنهایی خود تو را مخاطب سازم که ای طالقانی عزیز، بر آن بودم چند سطر از تو به یادگار بنویسم. اما هیچ کلامی نمی‌تواند جای گنجینه‌های نهفته در لایه لای برگه‌های خاک خوردهٔ تاریخ را بگیرد. برگه‌هایی که در زیر انبوهی از غبارهای فراموشی، پرتو افشان نور آگاهی و روشنگری است. کاویدم تا خاطرات را یافتیم و ناگزیر به سراغ آن رفتیم. متن پیش رو که از چند سخنرانی او در نماز جمعه و سخنرانی حکیم غروی در موردشان، سخن به میان آمده است، نشان می‌دهد چقدر دغدغهٔ مردم و مملکت را داشت و کوشش کرد مردم از زیر یوغ استکبار رهایی یافته و به آزادی برسند و به قرآن عمل کرده و در دل‌هایشان نفوذ کند.

کلیدواژه‌ها: آیت الله طالقانی - نماز جمعه - خطبه - قرآن - سید محمد جواد غروی - مهندس بازرگان - دکتر سبحانی

یادت هست سال چهل بود، به همراه مهندس بازرگان و دکتر سبحانی، نهضت آزادی ایران را بنیاد نهادید؟ یادت هست سخنرانی‌ت را به مناسبت افتتاح نهضت آزادی؟!:

«برادران و هموطنان عزیز! شما به چشم خویشتن وضع نکبت بار این سرزمین تاریخی و این کشور اسلامی را می‌نگرید. می‌بینید که در اثر سلطهٔ غارتگران چگونه فقر اخلاقی و مادی، گریبانگیر اکثر مردم گشته - بدینی و بداندیشی و پراکندگی چگونه بر سراسر مملکت سایه گسترده است... کسانی که برای شنیدن هر ندای حقی، کر و برای دیدن پرتو هر حقیقتی، کور هستند، نه به خود رحم می‌کنند نه به مردم، تا جایی که مملکت را در معرض طوفان حوادث و بر لب پرتگاه مخوفی قرار داده‌اند...»

سوم بهمن چهل و یک ریادت می‌آید؟ یادت هست بیانیهٔ «ایران در آستانهٔ یک انقلاب بزرگ»؟ یادت هست فردایش را، همه با هم به دادگاه احضار شدید؟ و چه دادگاهی بود، حتماً دفاعیات شما شنیده می‌شده که ۳۱ جلسه برگزار شد! و گرنه با یک جلسه کوتاه فرمایشی و با احکام از پیش ساخته، راهی زندان می‌شدید!

زندان را چطور؟! یادت هست؟ یادت هست در آنجا چون یک محقق، کلاس‌های تفسیر داشتی؟ اجازهٔ مطالعه داشتی؟ اجازهٔ سخنرانی، اجازهٔ ملاقات با مسؤول انتشارات بیرون از زندان، اجازهٔ چاپ سخنرانی‌هایت، اجازه...»

آقای طالقانی یادت هست آن اعلامیهٔ معروف را «دیکتاتور خون می‌ریزد»؟! اعلامیه‌یی که دوباره شما را به زندان فرستاد؟! اعلامیه‌یی که با امضاء نهضت آزادی ایران منتشر شد؟!:



آقای طالقانی یادت هست پیامی را که به مناسبت چهار خرداد دادی؟!!

«سوگند به شاهدان پرونده‌ها، شاهدان جنایات تاریخی و ملت‌های ستم زده، مادران و پدران و فرزندان، برادران و خواهران، همسرهای داغ دیده که همه شاهدان چنین جنایاتی بودند و در و دیوار، تپه و ماهور و محله‌های جنایات همه مشهودند و همه شاهدند، و «شاهد و مشهود» همه آشکارا جرایم و جنایات و شکنجه و کشتارها را می‌نمایاند، چنانکه همه این جنایات امروز در صفحات در و دیوارهای زندان‌ها، کشتارگاه‌ها، سلول‌ها، در تپه‌های اطراف اوین، آشکارا شاهد این ماجرا هستند!! چنانکه این جنایتکاران، قدرت محو پرونده‌های خود را ندارند. این جلادان مسخ شده و مغرور، چنین شعوری نداشتند که این پرونده‌ها از شعور جهان زنده و ملت ما محو نمی‌شود، گرچه بکوشند تا آنها را با تبلیغات فریبنده خود محو کنند. آنها نمی‌فهمند که آتشی که بر جان و هستی ملتی زدند، هستی خودشان را هم می‌سوزاند. قطرات خونی که از جوانان با ایمان و مسؤول ما ریخته شد، جویبارها می‌شود و در یک مسیر رهبری شده سیلاب می‌گردد و بنیان زندگی ستمگران را از میان بر می‌دارد. ستمگران مسخ شده، چنین شعوری ندارند!»

مراسم استقبال از امام را که فراموش نکرده‌ای؟ درون فرودگاه را چطور؟ هرگاه به عکست در فرودگاه نگاه می‌کنم به فکر فرو می‌روم، که چه غمگین بر روی زمین به ستونی تکیه زده‌ای، دور از تمام شادی‌ها و هیاهوی مردم. یادت هست که پس از آن چه تنها، نه به سوی بهشت زهرا، که به سوی خانه رفتی!

اوائل مرداد ۵۸ را خوب بیاد می‌آورم، یادت هست کتاب «نماز جمعه یا قیام توحیدی» مرحوم علامه غروی را نزد امام بردی و ایشان شما را به برپاداشتن اولین نماز جمعه رسمی بعد از انقلاب منصوب کردند، و شما با تمام کسالتی که داشتید آن را برپا داشتید.

آقای طالقانی! یادت می‌آید اولین انتخابات مجلس خبرگان را، مجلسی که طبق قانون قرار بود ۷۰ روز عمر داشته باشد، مجلسی که در آن از تعداد ۲۵۲۵۳۸۱ رأی، ۲۰۰۴۵۵۱ آن را از آن خود کردی؟! مجلسی که در اعتراض به بی‌عدالتی‌های داخلی آن، هیچگاه بر روی صندلیش ننشستی، مجلسی که در آن، زمین جایگاهت شده بود؟! شاید می‌دانستی که ادامه کار به کجا می‌کشد!!

یادم می‌آید مرحوم غروی در خطبه نماز جمعه‌ی در شهریور ۵۸، بعد از آنکه از پیش ما رخت برپستی و به نزد محبوب شتافتی، می‌گفت:

«اینکه دیگر من از مرحوم طالقانی تجلیل نمی‌کنم، چون اخلاق ایشان را می‌دانم. از تجلیل خوشش نمی‌آمد، این مرد واقعاً فوق العاده بود. مردی که خودش را، به حقیقت و از روی نهایت اخلاص، وقف ملت کرده بود و وقف دین و وقف قرآن. او از جمله کسانی بود که قرآن را از گورستان به انجمن مردم آورد. یکی از آنهایی بود که خیلی در این زمینه زحمت کشید. مفسر قرآن بود و مروج آن، و اینکه به مردم یاد بدهد کتابی که خدا برای شما فرستاده قرآن است و تمام صلاح و فساد شما را در آن معین کرده. این مطلب را خواستم عرض کنم که مرحوم طالقانی یک عمر فداکاری کرد برای قرآن. می‌دانید تجلیل و احترام و حفظ حق او چیست؟ این است که شما این برنامه را ادامه دهید. حق او این است.»

آقای طالقانی! نمی‌دانم از گردش ایام برایت چه بگویم؟! نمی‌دانم چطور برایت شرح دهم که تمام دل نگرانی‌هایت را به چشم دیدیم! یادت هست در خطبه نماز جمعه گفتی:

«هر چه ما مسلمان‌ها از اول اسلام ضربه خوردیم به دست منافقین بوده است نه بدست کفار. کفار چهره شناخته شده‌ی دارند. صفشان جداست. ولی منافق یعنی انسان چند چهره، و آن کسی که با چهره دین نفوذ می‌کند در صف مسلمانها. امروز، برادرها، خواهرها، فرزندان عزیز مسلمان، ما

دچار چنین چهره‌هایی شده‌ایم.»

آقای طالقانی! کاش می‌بودی و می‌دیددی که سخنانت باز جان گرفته، کاش می‌بودی و می‌دیددی که به اسم اسلام، ایران چه ماتم کده‌یی شده. نمی‌دانی وقتی آخرین خطبه نمازت را در بهشت زهرا می‌شنوم با خود چه‌ها که نمی‌گویم، وقتی که می‌گویی:

«اینها هدف پیامبر بود. یعنی آزاد کردن مردم، آزاد کردن از تحمیلات طبقاتی، آزاد کردن از اندیشه‌های شرکی که تحمیل شده، آزاد کردن از احکام و قوانینی که به سود یک گروه و یک طبقه بر دیگران تحمیل شده، این رسالت پیامبر شما بود، ما هم باید دنبال همان رسالت باشیم. این شهدای ما دنبال همان رسالت بودند، در مقابل فرهنگ تحمیلی، در برابر اقتصاد تحمیلی، در برابر قوانین تحمیلی، در برابر محدودیت‌های پلیسی که گاهی به اسم دین بر مردم تحمیل می‌شد، که از همه خطرناک‌تر است. یعنی آنچه را که احبار، رهبان و همکاری آنها با طبقات ممتاز بر مردم تحمیل کرده بودند، به نام دین، این خطرناک‌ترین تحمیلات است. یعنی آنچه از خدا نیست، از جانب حق نیست، آنها را به اسم خدا به دست و پای مردم بیندند و مردم را از حرکت حیاتی بازدارند، حق اعتراض به کسی ندهند، حق انتقاد ندهند، حق فعالیت آزاد به مردم ندهند.»

حتماً به یادداری که در همان خطبه و در همان روز گفتی:

«صد بار من گفتم مسأله‌ی شورا از اساسی‌ترین مسائل اسلامی است. حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید: با این مردم مشورت کن، به این‌ها شخصیت بده، بدانند که مسؤولیت دارند، متکی به شخص رهبر نباشند. ولی نکردند، می‌دانم چرا نکردند. علی فرمود: مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ: هر که استبداد کند در کارهای خودش هلاک می‌شود. شاید چون گروه‌ها و افراد دست‌اندرکار می‌گویند که اگر شورا باشد دیگه ما چه کاره هستیم؟ شما هیچ! بروید دنبال کارتان، بگذارید این مردم مسؤولیت پیدا کنند. این مردمنده که کشته داده‌اند.»

بگذار تا باز هم از همان خطبه جاوید بیاد آورم:

«بیایید خودرأیی و خودخواهی را کنار بگذاریم، گروه‌خواهی، فرصت‌طلبی و تحمیل عقیده، یا خدای نخواست، استبداد زیر پرده دین را کنار بگذاریم! و بیایم با مردم، با دردمندها، با رنج‌کشیده‌ها، با محروم‌ها هم صدا بشویم.»

و اکنون ما ایم و بی‌پناهی. مرحوم مهندس بازرگان در سالهای اول انقلاب گفته است: «هیچ زمانی مردم ایران بی‌پناه‌تر از امروز نبوده‌اند.» پس تنها و تنها می‌توان به قرآن پناه برد.

«آیا در زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی را که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند، و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند، و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. پس خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لکن خود بر خویشان خویش ستم می‌کردند.» (روم ۹).

